

نگاهی به نقش جنبش چپ در شرایط کنونی از فرامرز دادور

در مقابل جنبش چپ معضل اصلی این است که در این مرحله از تاریخ که مبارزات آزادیخواهانه و عدالتجویانه مردم ایران از شتاب بیشاری برخوردار شده، آیا مناسبترین استراتژی برای نیل به دموکراسی و سوسیالیسم چه میتواند باشد. برخی از جریانات سیاسی چپ ملقب به رادیکال و انقلابی، با طرح این ایده که در جامعه بین طبقه سرمایه دار (بورژوازی)، متحدان اقتصادی آن، یعنی طبقات اقشار بینابینی و متوسط شهر و روستا (ب.م. خرده مالکان، متخصصان و کارمندان عالی رتبه اداری) و دستگاه حکومتی پاسدار نظام موجود در یکطرف و طبقه کارگر، بیکاران، محرومان و تنگدستان در طرف دیگر، همواره مبارزه طبقاتی در جریان بوده و بخاطر وجود تضاد طبقاتی آشتی ناپذیر، امکان همکاری و ائتلاف فرا طبقاتی بین جریانات در جنبشهای اجتماعی و اپوزیسیون وسیع مردمی (ب.م. سوسیالیستها و ملی-دمکرات های سکولار) وجود ندارد. این بخش از چپ، بدون توجه به وجود اندیشه های اجتماعی متنوع و سیال مترقی که بطور نسبی از پایگاه طبقاتی مستقل بوده و در پروسه مبارزات مردمی در جهت اهداف آزادیخواهانه و عدالتجویانه همگونی پیدا میکنند؛ با نگاهی مطلق گرا و مکانیکی به آرایش طبقاتی و رابطه بین ذهنیت ها (ب.م. اندیشه های و اهداف) با واقعیات (ب.م. مناسبات اقتصادی و اجتماعی و جایگاه طبقاتی)، پیشروی در راستای عبور از سرمایه داری به سوسیالیسم را تنها بر عهده بخش "انقلابی" طبقه کارگر و محرومان میدانند. این نوع تحلیل و سیاستگذاری بر آن اساس نادرست است.

واقعیت این است که در میان طبقات کارگری و زحمتکش مانند دیگر طبقات اجتماعی، بدلائل مختلف اندیشه های متنوع سیاسی/اجتماعی و گاه متناقض و از جمله تداوم درجه ای از ایده های عقب گرا که حتی به رگه هایی از سنتهای نادرست اقتدارگرانه و استبدادی آغشته باشد وجود دارند. در واقع میتوان گفت که وجود سطحی از چندگانگی فکری و مستقل از جایگاه و آرایش طبقاتی، یکی از دلایل برای وجود یک اقلیت قابل ملاحظه در میان اقشار سنتی و بویژه طیفهای وابسته اقتصادی به حکومتگرایان است که هنوز به نظام جمهوری اسلامی متوهم هستند. بویژه که در ایران، بخش های بزرگی از

توده های زحمتکش در اشکال خرده پا (و نه کارمزدی) اشتغال دارند و پراکندگی محیط کار و اشتغال فردی، از ظهور همبستگی اجتماعی در جامعه، تا حدی جلوگیری میکند.

در سال 1375، بر اساس آرایش طبقاتی در ایران 4.5 میلیون (31 درصد) کارگر و 5.5 میلیون (36 درصد) خرده بورژوا وجود داشت (طبقه و کار در ایران:143). بنا بر آمار در سال 1390، از حدود 16.5 میلیون نفر مشمول رسمی در کارگاه های خصوصی که بطور پراکنده در شهرها و روستاها در بخشهای صنعتی، کشاورزی و خدمات کار میکردند، تقریباً 6.5 میلیون فاقد ابزار اقتصادی و مزد بگیر (کارگر) و 7.5 میلیون نفر کارکن مستقل (خرده بورژوا) بوده و از مجموع 1 میلیون و 470 هزار کارگاه فعال، بیش از یک میلیون آن فقط یک نفر مشمول داشت. بعد از 6 سال احتمالاً تغییر چندانی در آرایش طبقاتی صورت نگرفته و بر این اساس، اکثر توده های زحمتکش و محروم در ایران لزوماً به معنی کلاسیک "پرولتاریا" (فروشنده نیروی کار) نیستند. بنابراین، با توجه به این تمیزاسیون شغلی که بخش ناشی از سلطه نئولیبرال (همچون سراسر جهان) میباشد، امکان وجود همگرایی سیاسی طبقاتی که از مشخصات محیط کار برخاسته باشد، کمتر شده است.

با این وضعیت، بدیهی است که تنوعی از عقاید و افق های سیاسی و اجتماعی که از جایگاه اجتماعی متفاوت تغذیه میشوند، برجسته خواهد بود. در واقع بخاطر تداوم سلطه رژیم سرکوب و اختناق در ایران و نبود سازمان یابی در میان جنبش های اجتماعی و اپوزیسیون مردمی، معضل وجود توهم به امکان ایجاد اصلاحات رادیکال اجتماعی در چارچوب نظام موجود، نیز ادامه میابد. و بدون شک فرصت و امکانات محدودی برای تقویت سیاسی در صفوف فعالان رادیکال کارگری و سوسیالیستی وجود خواهد داشت. نگاهی گذرا به ماهیت شعارها و مطالبات طرح شده از طرف گروه های مستقل کارگری و مردمی، مسئله را روشنتر میکند.

در بیانیه صادر شده در 13 دی ماه 1396 از سوی "کمیته مرکزی سازمان سوسیالیستی ایران" پیرامون خیزش دی ماه مردم علیه رژیم آمده است که: "تداوم نابرابری ها و تبعیض های موجود برای معلمان، پرستاران و کارگران... نتیجه ی آن خشم و یاسی است که در قالب اعتراضات بی هدف و بی هویت اجتماعی، لطمه های اساسی بر پیوندهای میان حکومت و مردم و تضعیف مشروعیت حکومت وارد می آورد. کانون صنفی معلمان ضمن تأکید بر پیگیری امور از طریق روش های متکی بر

کارگری و سوسیالیستی در چه سطحی با مبارزات کارگری و دیگر جنبشهای مردمی پیوند دارند، نامعلوم است. اما طی سالها مبارزات کارگری، تنها در مقاطعی نادر و از جمله در دو سال گذشته از جانب کارگران معدن بافق و در ماه ها و هفته های اخیر از سوی کارگران هفت تپه، مطالبات رادیکال و فرا سرمایه داری مانند حق خود مدیریتی و خودگردانی مطرح گشته اند. واقعیت این است که در جنبشهای اجتماعی ایران و از جمله در میان فعالان کارگری، شعارها و مطالبات عمدتاً خصلت آزادیخواهانه و دمکراتیک دارند و مشکل بتوان بطور قاطع سمتگیری غالب در میان آنها را فرا سرمایه داری و سوسیالیستی معرفی نمود.

با توجه به این وضعیت، سوال مطرح در مقابل فعالان و جریانات چپ این است که با توجه به دمکراتیک بودن ماهیت و اهداف مردمی موجود در جنبشهای اجتماعی، آیا چه شعارها و چه نوع مطالباتی میبایست مطرح نمود که در جهت تغییر و تحول مترقی تاثیر گذار باشد. در این ارتباط اگر شناخت از شرایط عینی جامعه برای تعیین شعار و استراتژی مبارزاتی حیاتی است و اگر در میان اپوزیسیون مردمی و از جمله بخش سوسیالیست آن، توافق اصولی غلبه کند که ترکیبی از مطالبات اصلاح طلبانه و انقلابی، میتوانند همزمان مطرح گردند، در آن صورت شیوه درست آن است که در حین تاکید بر اصلاح ناپذیری نظام موجود و ضرورت براندازی آن، همزمان، افشاگری از سیاستهای ارتجاعی رژیم نیز پیگیری شده و در مقابل، بدیل های مردمی در موارد مشخص ارائه گردند. اتخاذ این نوع حرکت مبارزاتی، در عین افشاگری از برنامه های ضد مردمی و در عین حال عرضه و انتشار عمومی بدیل های اقتصادی و اجتماعی عادلانه و مترقی در جامعه، این تاثیر را نیز در عموم میگذارد که نه فقط گزینه های مناسبتر و عادلانه تر بلکه جریانها و سازمانهای مبارز و دارای برنامه برای به ثمر رساندن آنها در صحنه جامعه نیز وجود دارند.

برای مثال در ارتباط با لایحه بودجه اقتصادی ارائه شده از سوی دولت روحانی برای 1397، ارزیابی انتقادی از مفاد آن و معرفی گزینه های ممکن که به نفع عدالت اقتصادی در جامعه باشد مهم است. اقتصاد حاکم در جامعه که بخش غالب آن را فعالیتهای مصرفی، تجاری و رانتخواهی تشکیل میدهد و دارای مشخصه های ناسالمی مانند تورم دو رقمی (که متاثر از حجم بالای نقدینگی است که رشد 23.3 در صد در سال داشته، در مهرماه 96 حجم آن به 1403 هزار و 50 میلیون

رسید)، تخصیص بسیار ناچیز به بودجه عمرانی (کمتر از 20 درصد از بودجه عمومی)، استقرار بالای دولت از بازار سرمایه (در تابستان 96، بدهی دولت به سیستم بانکی حدود 166 هزار میلیارد تومان بود)، عدم وصول مالیات تعیین گشته از سرمایه ها (تنها حدود 43 هزار میلیارد تومان از مبلغ 116 هزار میلیاردی مصوب 96 دریافت شده که به 50 درصد هم نمیرسد) میباشد، حاکی از ناهنجاریهای عظیم است. در واقع در شرایطی که 20 میلیون از مردم در زیر خط فقر زندگی میکنند، نرخ بیکاری بالای 15 درصد میباشد، مبالغ بسیار زیادی به نهادهای متنوع رهبری، نهاد های تبلیغاتی، اطلاعاتی و انتظامی (از جمله سپاه پاسداران) و حوزه های علمیه تعلق میگیرند و بنیادهای مذهبی و نیمه حکومتی از معافیت های بیدریغ مالیاتی برخوردار هستند، مسائل مهمی برای افشاگری و در مقابل ارائه بدیل های مشخص مردمی، وجود دارند.

بنابراین، مهم است که حمایت از جنبشهای کارگری و مردمی، بر روی مسیر هدفمند دمکراتیک و عدالتجویانه و مناسب با ویژگیهای شرایط سیاسی و اجتماعی ایران انجام گیرد. بر اساس دیدگاهی که خواهان عبور از مناسبات استثماراری سرمایه داری و نظام تئوکراتیک ملازم آن میباشد، تلاش و مبارزه در عرصه جنبش های مردمی و کارگری میتواند در ابعاد متنوع اجتماعی، در حیطه مطالبات کوتاه مدت رفرمیستی، حتی در چارچوب نظام موجود (بدون داشتن هیچ نوع توهم به اصلاح پذیری آن) و همچنین در راستای اهداف درازمدت رادیکال و انقلابی، توسعه یابد. واقعیت این است که همواره، سطح معینی از فعالیتهای علنی کارگری در راستای اهداف صنفی و دمکراتیک در داخل ایران وجود داشته است. برای مثال اعتصاب همگانی کارگران نیشکر هفت تپه در هفته های اخیر نشاندهنده بارز آن است. اکثر این نوع حرکتها از جنس فعالیتهای حق طلبانه جهت احقاق حقوق صنفی و دمکراتیک کارگری، مانند پرداخت حقوق و تامین مزایای (ب.م. بیمه های اجتماعی و درمانی) معوقه، بهبودی در موقعیت شغلی (تبدیل وضعیت موقت به قراردادی) و جابجایی برخی از مدیران ضد کارگر، میباشد.

در عین حال در لابلای شعارهای مطالباتی کارگران، گوشه هایی از خواسته های رادیکال نیز مطرح میگردند که نمونه اخیر آن در تظاهرات اخیر کارگران نیشکر هفت تپه و خواست بازگرداندن این موسسه از بخش خصوصی به کنترل دولت بود. در این صورت، وظیفه عمده در مقابل فعالان و سازمانها در جنبش های مردمی و در اپوزیسیون،

بویژه بخش چپ آن در مرحله کنونی این است که با اتخاذ اشکال و شیوه های گوناگون در عرصه های اجتماعی، بتوانند در راستای ایجاد پیوند ها و پویایی های لازم بین مطالبات اصلاح طلبانه و انقلابی و در کمک به زمینه سازی برای ایجاد خیزش همگانی جهت رویارویی رادیکال با جمهوری اسلامی، برانداری آن و حرکت آگاهانه و داوطلبانه توده های مردم در راستای ایجاد جامعه آزاد و عادلانه، موثر باشند.

فرامرز دادور

2 فوریه 2018

چرا باید اقدام جبهه ملی ایران را تایید کرد؟ از فرهنگ قاسمی

مردم شرافتمند روز ۱۴ اسفند در کنار جبهه ملی باشید و با حضور خود ملی گرایی و سوسیال دموکراسی مصدق را تایید کنید.

۱۴ اسفند سالروز در گذشت مصدق است. در این شرایط حساس از موقعیت ایران عزیز بدین مناسبت جبهه ملی ایران در تهران خواستار برگزاری تظاهرات علنی در تهران شده است. این یک اقدام مهم تاکتیکی توسط قدیمی ترین سازمان آبرومند و معتبر ترین سازمان سیاسی ایران است. سازمانی که نفت را ملی کرد، سازمانی که اگر چه با کودتای شاه و شیخ و آمریکا و انگلیس تعطیل شد اما جایش در قلب مردم ایران باقی است. سازمانی که با دکترین ملی گرایی و سوسیال دموکراسی تنها آلترناتیو رژیم جمهوری اسلامی بشمار میاید. اما چرا جبهه ملی معتبر و آبرومند و آلترناتیو واقعی است.

هم میهنان غیور و شرافتمند، از موقعیکه جمهوری اسلامی بر سر کار آمد. جبهه ملی استقرار یک حاکمیت ملی را به مردم بدهکار است و باید این دین را به ایران ادا کند. بنابراین بهتر است در شرایط کنونی جبهه ملی ایران مستقلا به عنوان آلترناتیو جمهوریخواه وارد عمل شود. از نظر من جبهه ملی با همه صدماتی که طی این چهل سال و

قبل از آن خورده، قربانی هایی که در راه آزادی و استقلال و دمکراسی داده، نیروهایی را که باید به کار می گرفت اما در اثر استبداد به کار نگرفته، نواقصی که داشته و اشتباهاتی را که مرتکب شده است، هنوز به عنوان یک سازمان سیاسی با تجربه، آبرومند و مورد اعتماد مردم، میتواند در فردای میهنمان نقش آفرین باشد.

مردم جهان به جبهه ملی اعتماد دارند. زیرا مردم به چشم خود دیده اند و در اوراق تاریخ خوانده اند که در میان ملی گرایان مصدقی طی این ۷۰ سال مبارزه دزد و خیانتکار وجود نداشته و برعکس این تشکیلات کانون درستی و راستی و خدمتگزاری برای استقرار حاکمیت ملی و مردمی بوده است. جبهه ملی در عمر خود از نعمت افراد برجسته ملی و میهن دوست، با اندیشه ها و سلیقه های متفاوت اما همواره متعادل بهره مند بوده است که هر کدام در موقع حساس ملی و بنا بر تشخیص خود و ضرورت زمان و نیاز جامعه، برای ایرانیان و در راه سربلندی این سرزمین کهنسال تا پای جان مبارزه کرده اند.

اگر از مصدق و فاطمی ها بگذریم که در برابر شاه و شیخ و بیگانگان ایستادند و از شرافت انسانی، آزادی، استقلال، دمکراسی و حقوق ملت ایران دفاع کردند. در زمان انقلاب بنا بر سرشت خود، بختیار خطر استبداد نعلین را خبر دادند و در این راه عده ای جان باختند و خود او نیز قربانی ارتجاع شد.

کسانی مانند صدیقی از همان ابتدا هوشیارانه تذکر های لازم را دادند؛ اگر چه مسئولیتی را پذیرا نشدند اما بر ارزش های اجتماعی و ملی و حقوقی کشور پا برجا ماندند و سر مشق نسل آینده شدند.

برخی مانند سنجابی انقلاب را پذیرفتند اما در نخستین گام های خطا، از سوی حاکمیت اسلامی، اشتباهات را به ملت هشدار دادند و از مسولیت کناره گیری کردند. اینان از سوی خمینی «فاسد روی زمین» خوانده شدند، حکم قتل شان صادر شد، ناگزیر خانه و کاشانه خود را رها کردند و از ایران خارج و در غربت جان سپردند.

آنهايي که با سر سختی در میهن ماندند یا مانند برادران قشقایی اعدام شدند و یا مانند عباس امیر انتظام و ابوالفضل قاسمی و علی اردلان و ... به اعدام و حکم ابد و زندان های طولانی مدت محکوم شدند.

افرادی مانند هدایت متین دفتری با انتقاد بر جبهه ملی، با نگاهی دیگر برای خدمت به نهضت ملی، جبهه دموکراتیک ملی را بنا نهادند که آن نیز توسط رژیم به شدت سرکوب شد و آنها نیز یا اعدام شدند و

یا در خارج از میهن به مبارزه ادامه دادند.

فروهرها و کاظم سامی‌ها که بیشتر با رژیم ماندند، همین‌که به اشتباه خود پی بردند با رژیم به مقابله پرداختند به نحوی که می‌شناسیم خونشان ریخته شد.

عده‌ای دیگر با سرسختی در ایران پابرجا ماندند و ترک وطن نکردند و با اعتراض‌ها و مقاومت‌های پیگیر زندگی‌شان تبدیل به آلترناتس زندان و آزادی مشروط شد. اما ماندند تا اندیشه آزادی و استقلال و دموکراسی در ایران استبدادی نمیرد و آن تشکیلات زخم‌خورده‌ی در زنجیر از میان نرود.

اما در خلال همه مبارزات و تحمل تلفات و ایستادگی‌ها شرافتمندانه، هرگز در طیف مصدقی‌ها، وطن‌فروش و بیگانه‌پرست و دزد و قاتل و خائن به ملت و به ایران نداشته‌ایم. قریب به اتفاق رهبران و هواداران جبهه ملی افراد مورد وثوق و احترام جامعه هستند که همواره خدمتگزار ملت بوده‌اند. این خود ارزش و سرمایه بزرگی برای کشورمان در روزهای ورشکستگی سیاسی حکومتگران غاصب و نابکار است. امروز این سرمایه ملی بایستی بدرستی بکار گرفته شود تا میهن آبادی و آزادی را بدست آورد. مردم شرافتمند روز ۱۴ اسفند در کنار جبهه ملی باشید و با حضور خود ملی‌گرایی و سوسیالیسم دموکراسی مصدقی را تایید کنید.

“دختران خیابان انقلاب”... از مهرداد درویش‌پور

“دختران خیابان انقلاب”، نماد “انقلاب زنانه” در
ایران”

تصویر “دختر خیابان انقلاب” و گسترش دامنه این کنش که برخی زنان سالخورده و مردان جوان در شهرها و محلات گوناگون را نیز دربرگرفت،

آنهم در آستانه سی و نهمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی، نمادی از "انقلابی زنانه" در چالش اقتدار دینی است که در کانون آن خواست لغو حجاب اجباری نقش بسته است. تهدیدات و واکنش تند برخی از اصول‌گرایان و دوپاره شدن اصلاح‌طلبان دینی در برخورد با آن، بیش از هر چیز نشانه نگرانی نظام از پیامد تداوم و رشد این حرکت است.

فلسفه حجاب اجباری

مدافعان حجاب برآنند حجاب معنای در بند بودن زنان را دربر ندارد، بلکه آنان را از دید و چشم تجاوزگرایانه و آزار دهنده مردان در امان می‌دارد و امکان حضور پررنگتر زنان در جامعه را فراهم می‌سازد. چنین تصویری سازی از مردان که آنانرا به موجودات وحشی که جز به آزار و اذیت جنسی نمی‌اندیشند تقلیل می‌دهد، البته مسئله بر انگیز است. بدتر از آن اما هنگامی است که زنان تشویق می‌شوند که خود بهای مشکلات مردان را پرداخته و با رعایت اجباری حجاب مجازات شوند

واقعیت آن است که فلسفه حجاب و تفکیک جنسیتی هر دو برپایه وحشت از زن به عنوان "نیروی جنسی مهاجم" استوار است که باید نیروی برانگیزاننده جنسی او مهار شود تا نتواند با "اغواگری" و وسوسه‌گری، ایمان مرد را که هنجار جامعه محسوب می‌شود بر باد دهد. در این نگاه، فرمان به زنان برای پنهان نگه داشتن بدن و سکسوالیته خود به قصد یافتن اعتبار اجتماعی، جکایت از ابژه جنسی دانستن زن دارد که گویا سرنوشتی جز "نجیب" ماندن یا "لکاته" شدن ندارد و در این میان حجاب نماد نجابت او به شمار می‌رود. این گونه باورهای خرافی امروزه به ویژه در نسل جوان به شدت رنگ باخته است و چالش‌های کنونی علیه حجاب و به ویژه اجباری بودن آن تنها جلوه‌ای از آن است.

حجاب مشکل فرعی یا اصلی؟

با این وجود بسیاری از مخالفان حجاب اجباری به بهانه همیشگی "حجاب مسئله اصلی زنان" نیست یا "جامعه با مسائل مهمتری روبرو است" یا از آن بدتر با مرتبط دانستن پدیده "دختران خیابان انقلاب" با کمپین "آزادی‌های یواشکی" و "چهارشنبه‌های سفید" نه تنها از آن حمایت نمی‌کنند، بلکه با بی‌اعتنایی و سکوت و گاه با نکوهش با آن روبرو می‌شوند. روشن نیست چه کسی به جای زنانی که با پوشاندن بدن و موی خود، در معرض ابتلا به انواع بیماری‌های پوستی متعدد

قرار گرفته یا حضور با حجاب در محیط های ورزشی، کار و تفریحی را آزردهنده، دست و پا گیر و تحقیرآمیز می یابند، یا به جرم بد حجابی و بی حجابی دستگیر و مجازات شده اند، صلاحیت دارد میزان فرعی و اصلی بودن خواست لغو حجاب اجباری را تعیین کرده یا به جای آنان اولویت هایشان را تشخیص دهند؟ تعیین مشکلات اصلی و فرعی گروه های گوناگون نشانگر قیم گرایی (پاترنالیسم) همچون میراث پدرسالاری است.

حجاب اجباری جلوه ای از کشمکش دائمی نظام با زنان

تلاش برای تحمیل حجاب و مخالفت با آن همچون حوزه ای از کشمکش بنیادگرایان اسلامی با زنان از همان فردای پیروزی انقلاب اسلامی آغاز شد که تظاهرات 50 هزار نفری زنان نیز پاسخی به آن بود. این واقعیت که جمهوری اسلامی در دهه های بعد نیزگاه سالانه بیش ازده ها هزار زن را به جرم بد حجابی دستگیر کرده بود، نشانگر "فرعی" نبودن آن است. تنها دستگیری 29 نفر به جرم چالش حجاب در روزهای اخیر نشانگر حساسیت مسئله برای مسئولین نظام حتی پس از 4 دهه حکومت است.

نقش زنان در چالش اسلام گرایی در ایران

رابطه جنسیت و قدرت سیاسی همواره یکی از دغدغه های پژوهش های فمینیستی بوده است. پژوهش های فوکو نشانگر جایگاه کنترل سکسوالیته، بدن و یونیفورم در اعمال قدرت بر جامعه است.

در ایران شعار "یا روسری یا توسری"، گویای انگیزه و اراده حاکمان در تحکیم قدرت خود از طریق کنترل سکسوالیته و پوشش زنان همچون نمادی از ارزش های بنیادگرایی اسلامی بود. حجاب اجباری تنها سیاستی در خود نبود، بلکه نقطه آغاز تدوین سیاست بهم پیوسته ای در برخورد به زنان بود که می توان آنرا بدین گونه خلاصه کرد: 1 اجباری کردن حجاب 2 تفکیک جنسیتی 3 تبعیض جنسیتی 4 تقلیل نقش زنان به عنوان مادر، همسر و یا خانه دار.

در آغاز بسیاری از سازمان های سیاسی سکولار و چپ تحت تاثیر گفتمان ضد امپریالیستی، تجدد ستیزی و مردسالارانه آن دوران واکنش درخوری به تظاهرات زنان و حجاب اجباری نشان ندادند و برخی به تخطئه مبارزات زنان نیز پرداختند. امروز اما با رشد آگاهی جنسیتی در جامعه، ارزش های فردی و دمکراتیک، تب مدرنیته و سکولاریسم، مبارزه با حجاب اجباری همچون خواستی فراگیر نقش نمادینی در چالش

استبداد دینی به خود گرفته است.

اهمیت نمادین مبارزه برای لغو حجاب اجباری بیش از هرچیز در چالش جنسیتی و "انقلابی زنانه" علیه ارزش های حکومت اسلامی نظیر آپارتاید جنسی، و در دفاع از حقوق فردی و در راستای برابری جنسیتی و ارزش های سکولار است.

در ایران مسئله حجاب یا بی حجابی همواره همچون نمادی برای چالش یا تحکیم قدرت سیاسی وقت بوده است. نه تنها کشف حجاب طاهره قره العین بخشی از چالش سیاسی بر علیه اقتدار دینی و سیاسی عصر قاجار بود، بلکه پروژه مدرنیزاسیون پهلوی نیز، کشف اجباری حجاب را به نمادی برای تحکیم اقتدار سیاسی خود و کاهش نفوذ مذهب و روحانیت بدل ساخت. بنیادگرایان اسلامی در ایران نیز در هنگامه انقلاب با تبلیغ شعار "خواهر من حجاب تو کوبنده تر از خون سرخ من است" و سپس با اجباری کردن حجاب در پس پیروزی، آنرا به نمادی برای تحکیم اقتدار خود بدل کردند. در چهار دهه اخیر نیز درجه رعایت حجاب اسلامی یا "بدحجابی" در جامعه به دماسنج تشخیص میزان اختناق و اقتدار نظام یا عقب نشینی آن بدل شده است. هرگاه اقتدار بنیادگرایان افزایش می یافت سختگیری در رعایت حجاب بیشتر و هر گاه به اقتضای موقعیت فضا اندکی "بازتر" می شد، سختگیری کمتر و زمینه برای گسترش "بدحجابی" بیشتر می شد.

گسترش پدیده "دخترخیابان انقلاب" اما از جنس دیگری است. آنان با شجاعت با برداشتن حجاب به گونه ای ساختار شکنانه علیه یکی از نمادین ترین ارزش های ایدئولوژیک نظام اسلامی قد برافراشته اند. رخدادی که تنها در متن خیزش اخیر که کلیت نظام را به چالش کشید میسر بود. این کنش ها گرچه هنوز فراگیر نشده اند، اما بازتاب آن و واکنش هراس انگیز مسئولان نشانگر آن است که جمهوری اسلامی پی برده است چهار دهه تلاش برای هنجارمند ساختن حجاب از طریق تحمیل آن نه تنها بی نتیجه مانده است، بلکه نگران آن است که رشد این پدیده به "انقلاب زنانه ای" فرا روید که می تواند به چشم اسفندیار نظام بدل گردد.

مهداد درویش پور

به نقل از بی بی سی

رویداشتی روان‌اجتماعی به خیزش اعتراضی دی‌ماه در ایران علی شریعت کاشانی

دو توده و دو روان‌شناسی توده‌ای

«یکی تیشه بگیرد پی حفره زندان

دی‌ماه (۱۳۹۲) [1]

«روان‌شناسی توده‌ها»ی مورد گفت‌وگو در گفتار پیش‌رو صورتی از روان‌شناسی اجتماعی تحلیلی است که منعکس‌کننده روحیه و رفتار، خواسته‌ها و نیازها، و آرمان‌ها و آرزومندی‌های یک توده انسانی در زمان حال و در شرایط سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، و مدنی ویژه‌ای است. نیز در بطن این روان‌شناسی یک سلسله سازوکار (مکانیسم) و فرایند روانی و انفعالی در اشکالی «اجتماعی‌شده» قابل تشخیص خواهد بود که تار و پود عاطفی و کیفی آن را تشکیل می‌دهد و به مناسبت منشاء گرایش‌ها و رفتارها و کنش‌ها و واکنش‌های توده‌ای واقع می‌شود. بنابراین «روان‌شناسی توده» در این معنا یک روان‌شناسی «ذاتی» و «فطری» نیست که انسان اجتماعی یک‌باره با آن زاده شود و از آن پس در سراسر زندگانی بر دوش کشد. نیز این روان‌شناسی با «روان‌شناسی جمعی» یونگ که از اسطوره‌اندیشی و کهن‌نمونه‌باوری و پیش‌تاریخ‌گرایی تغذیه می‌کند و سرانجام از برهوت عرفان‌گرایی و یک «ناخودآگاه جمعی» (das kollektive Unbewusste) واقع‌گرایز و مبهم سر برمی‌آورد اندک خویشاوندی و هم‌نوایی ندارد. سرانجام این که همین روان‌شناسی با نظریه «روان‌شناسی مردمان» (Völkerpsychologie) که برخی مردم‌شناسان فرهنگ‌گرای چون ویلهلم وونت (Wilhelm Wundt / ۱۸۳۲ - ۱۹۲۰) برای چندی در میان نهاده‌اند و نیز کوشیده‌اند تا، با رویداشت به آداب و رسوم فرهنگی و به‌ویژه ملاحظات زبان‌شناختی، وجه‌های «علمی» و «ایجابی» و «تجربی» بدان ببخشند سخت بیگانه است. [2]

«روانشناسی توده‌ها» در صورت عینی و اجتماعی و کمابیش تحلیلی با گوستاو لوبون آغاز می‌شود که برآیند نوشتاری آن رساله‌ی پراواز^۱ است^[3]. سپس با فروید، در پرتو بازخوانی و بازاندیشی رساله‌ی لوبون، برخی مفاهیم سئست و غیرتحلیلی خود را از دست می‌دهد، به شماری از مفاهیم و نظریات پایه‌ای روان‌کاوی مسلح می‌شود، به مرتبه‌ی یک روان‌شناسی اجتماعی تحلیلی می‌رسد، و بدین‌گونه جایگاه نظری و محتوای کیفی مستحکم‌تر و قابل دفاع‌تری به دست می‌آورد. رساله‌ی «[روانشناسی توده‌ها](#)»^[4] فروید حاوی خطوط اصلی و چشمانداز کلی این صورت از روان‌شناسی است، و ما چندی پیش در گفتاری مندرج در [پایگاه تارنمای رادیو زمانه](#) به معرفی محتوای این رساله و سنجش آن با محتوای رساله‌ی لوبون پرداختیم.

در نوشتار پیش رو «روانشناسی توده‌ها»ی مورد نظر ما همین صورت فرویدی آن خواهد بود، منتهی با درگذشتن از حوز^۲ کلیات و پیوستن به قلمرو برخی مسائل سیاسی و اجتماعی و مدنی روز با ملاحظات تازه‌تر همراه خواهد شد و همچون ابزاری در سنجش و توضیح گوشه‌هایی از روان‌شناسی دو صورت مشخص از توده در ایران امروز (تود^۳ معترض و واخواه و تود^۴ حکومتی) مد نظر قرار خواهد گرفت.

جایگاه اجتماعی نامرغه افراد تود^۵ خودجوش از عوامل برانگیزانند^۶ مهمی است که آنان را گردهم می‌آورد و خواست و نگاه و اندیشه‌شان را متوجه یک آرمان مشترک می‌سازد که همانا چشمانداز آینده‌ای بهین و زندگانی بسامان و شایسته‌تری است.

۱. نمایی از دو توده متفاوت

در ایران امروز، همچون در بسیاری از جوامع دیگر، در دل کل جمعیت شهروند که تشکیل‌دهند^۱ یک تود^۲ کلی و فراگیر یا بزرگ‌توده است با چندین توده و خرده‌توده روبرو می‌شویم. شماری از این توده‌ها و خرده‌توده‌ها چنین‌اند: انجمن‌ها، بنیادها، اتحادیه‌های صنفی و کارگری و دانشجویی، نهادهای نظامی چون ارتش و سپاه و بسیج، تشکلهای پلیسی و امنیتی و اطلاعاتی، جمعیت‌های دینی اسلامی، جمعیت‌های دینی زرتشتی، یهودی، ارمنی، مسیحی، آشوری، بهایی و غیره، فرقه‌ها و جرگه‌های چندگان^۳ صوفیانه. برخی از این توده‌ها «ساختگی» یعنی سازوار و پایدار و دارای راهبر یا رئیسی فرمان‌فرمایند، نظیر دو تود^۴ دینی و نظامی و یا تود^۵ حکومتی، و برخی خودجوش و گه‌گاهی و در مواردی نیز بدون راهبرند، مانند توده‌های موقتی که به اعتراضات و تظاهرات خیابانی و پراکنده دست می‌زنند. بنابراین در کنار توده‌های سازوار و بادوام گونه‌گون شاهد برآمدن توده‌هایی گه‌گاهی می‌توان بود، و آن هنگامی است که افرادی به‌منظور یک حرکت اعتراضی حوطلبانه و آرمان‌جویانه ناگهان گردهم می‌آیند و توده‌ای شکل می‌دهند.

از میان توده‌های خرد و بزرگ و گونه‌گون یادشده دو توده را برمی‌گزینیم و درمی‌نگریم که از دید ساختاری و تشکیلاتی^۶ متفاوت، مستقل از یکدیگر، و بیگانه با یکدیگرند.

یکی تود^۷ خودجوش است که در مواردی بدون راهبر است. شکل‌گیری و خودنمایی این توده نامنتظره است، و بدین سبب زمان دقیق برآمدن آن در یک بره^۸ زمانی خاص قابل پیش‌بینی نیست. چنین است که گردهم‌آیی‌ها و تظاهرات برق‌آسای خیابانی اخیر در نزدیک به هفتاد شهر ایران برای حتما حاکمیت یک پدید^۹ غیرقابل انتظار و غافلگیرکننده بود. علل پیدایش و اهداف و آرمان‌های این‌گونه توده‌ها نیز، چنان که در زیر (بند ۲) برخواهیم شمرد، با آنچه که خاص «توده‌های ساختگی» و سازمان‌دهی شده است اغلب (و البته نه همیشه و همه‌جا) فرق دارد. از یکسو بیکاری، تنگدستی مادی، و نبود چشم‌انداز یک زندگانی بسامان و امیدبخش در میانه، و از سوی دیگر محدودیت آزادی‌های فردی و اجتماعی و مدنی به‌دلیل فرمانروایی یک دید و تفکر تمامیت‌خواه و سیاست اجتماعی ناپویا و ملال‌آور بر جامعه، از عوامل تعیین‌کننده‌ای است که توده‌های خودجوش را شکل می‌دهد، به خیابان می‌کشاند، و خواهان تغییر و تحول وضع موجود می‌گرداند. این در حالی است که تود^{۱۰} ساختگی و

نسبتاً سازواری چون «جنبش سبز» که دارای راهبر و نیز برخاسته از پایگاه اجتماعی متفاوتی بود، به روی هم زاد. یک جنگ قدرت بود که در دل خود نظام دینی سیاسی چیره بر جامعه درگرفته بود. سرانجام از وزن جمعیتی تود. خودجوش باید یاد کرد. بیگمان چنین توده‌ای در قیاس با بزرگ‌تود. شهروند کوچک می‌نماید. ولی این واقعیت را باید در نظر داشت که در شرایط سیاسی و اجتماعی و مدنی مداربسته و توأم با سرکوب و بازداشت و خفقان، شرایطی که مجال برای اعتراضات و تظاهرات گسترده برجا نمی‌نهند، تجمعات، گروه‌ها، و خرده‌گروه‌های به‌پاخاسته به‌نحوی بخش بزرگی از بزرگ‌تود. شهروند را نمایندگی می‌کنند که نیازمندی‌های مادی و یا آرمان‌های سیاسی و اجتماعی و مدنی مشابه و مشترکی در خود دارد. پس در اینجا از «مشت نمون. خروار» باید سخن گفت.

دست. دوم توده‌های «ساختگی» سازمان‌یافته و بادوام و آراسته به راهبرند. یکی از آنها توده‌ای است که ما در این گفتار «تود. حکومتی» نامیده‌ایم. این توده در ایران امروز متشکل است از نهاد حکومت و حاکمیت و زیرمجموعه‌های آن مانند نهادهای نظامی و شبه‌نظامی، امنیتی و اطلاعاتی، و جمعیت‌های دینی وابسته. هریک از این زیرمجموعه‌ها، در عین ادغام در دستگاه حاکمیت و تبعیت از پیشوای حکومتی یا ابرراهبر، خود نیز دارای رئیسی ناظر یا خرده‌راهبر است که در تصمیمات و اقدامات کلیدی از ابرراهبر پیروی می‌کند.

تود. حکومتی، برخلاف تود. پرشمار و فراخ‌دامن در سطح جامعه، دراصل موجودیتی محدود و مداربسته دارد، نمایند. کل تود. شهروند نیست، نیز در اتخاذ تصمیمات خرد و کلان سیاسی و اقتصادی و مدنی و یا بین‌کشوری پایبند به همه‌پرسی و مشارکت‌دادن تود. شهروند در این تصمیمات نیست و از این‌رو (به‌جز جلب حمایت برخی لایه‌های اجتماعی که با آنها اشتراکات ذهنی و عقیدتی دارد) از حمایت معنوی و مردمی بزرگ‌تود. شهروند طرفی بر نمی‌بندد و بنابراین، دست‌کم در این مورد خاص، با مردم سالاری‌بیگانه می‌ماند. ناگزیر این خرده‌توده در مقام خوددفاعی برمی‌آید و در اندیش. استحکام بخشیدن به جایگاه اجتماعی خُرد و نامطمئن خود فرو می‌رود. ولی این امر نیازمند به‌دست آوردن بال و پر بیشتر و سیاهی لشکر است. این نیازمندی موجب می‌شود تا خرده‌تود. حکومتی به دو راهکار متوسل شود: یکی تکیه‌زدن به جمعیت‌های مذهبی است که در تشکیلات کوچک و بزرگ روحانیت به‌ویژه سنتی در اشکال «حوزه» و «حسینیه»، «مدرسه علمیه»، «جامعه

مدرسین»، و دیگر تشکیلات طلبه پرور و «ائمه جمعه» ساز گرد آمده اند. دوم پدید آوردن خرده گروهایی تازه تر و تازه نفس از راه جذب و آرایش عناصری از لایه های سنتی مردم جامعه است. منظور آن دسته از لایه های سنتی شهری و به خصوص روستایی است که حاکمیت با آنها وجوه مشترکی در سطوح ذهنی و فکری و عقیدتی و حتا منشی و آموزشی و پرورشی دارد و به نام آنها نیز مردم به توجیه موجودیت و تأیید مشروعیت و حقانیت خود می پردازد. شمار درخوری از این لایه ها از دید مادی و امکانات معیشتی تنگدست و نیازمندان و لذا در هوای یک زندگانی مادی بسامان و بهتر در خدمت حاکمیت دینی-سیاسی درمی آیند. درکل از دل این لایه های اجتماعی نیازمند و رام شدنی است که خرده گروهها و خرده توده های «حزب الهی»، «ثارالهی»، «بسیجی»، «سپاهی» و غیره سربر آورده اند و همچون نهادهایی وابسته و وفادار و گوش به فرمان تثبیت یافته اند. این خرده توده های ساختگی با پیوستن به خرده تود [حکومتگر آن را به یک تود [کلی بدل می سازند. اگرچه این تود [کلی در قیاس با بزرگ تود [شهروند کشور همچنان خرد و کوچک است، ولی به لحاظ تعدد تشکیلات، تنوع مراکز قدرت، و نیز ادغام خرده تودها و تشکل های وابسته در خود در خور اعتنا است.

۲. از رویارویی دو توده و علل آن

خیزش توده ای و خودجوش دی ماه ۱۳۹۶ زمینه و مناسبتی فراهم آورد تا این که تصویر و نمایی از رویارویی دو تود [ناهمگون برابر چشم شهروندان ایرانی به نمایش درآید. یکی، که دیری است سره را از ناسره نیک بازشناخته است، به نحوی نماینده و سخن گوی بخش گسترده ای از بزرگ تود [شهروند بود، زیرا منعکس کنند [کم داشتها و نیازمندی های مادی و دادخواهی های اجتماعی و مدنی این بزرگ توده از رهگذر فریادهای خشم و نفرت و کنش قهرآمیز بود. دود دیگر تود [حکومتی بود که به یاری خرده توده های پلیسی و امنیتی وابسته به خود به مقابله با تود [نخست برخاست.

خیزش یادشده را، که به ابتکار جوانانی اغلب ۲۰ تا ۲۵ ساله یا کمی بیشتر (بنا بر اذعان خود بازداشت کنندگان) صورت گرفت، همچون واکنشی در برابر انباشت انفجارزای انبوهی از مسایل مادی و اقتصادی و نیز سیاسی و اجتماعی و مدنی باید در نظر آورد و سنجید. از یکسو شاهد وضعیت اقتصادی آشفته و فقر آفرین کشور به دلیل سوء مدیریت و سیاست های اقتصادی ناساز و کژراه از چهار ده [پیش به این سو هستیم، یعنی از زمانی که دستار بر تاج شورید و بر کشور

چیره شد، و از دیگر سو با حضور گستردۀ فساد و تبهکاری و دزدی‌های کلان و اغلب مدیریت‌شده در دستگاه‌ها و نهادها و بنیادهای تحت حمایت حکومت و حاکمیت می‌باشیم (نظیر اختلاس، برداشتهای نادرست و ناموجه از منابع مالی ملی و کشوری و دولتی، و غیره که حتا خود دولت گاه‌گاه و جسته – گریخته از آنها یاد کرده و می‌کند). پس «سالی که نکوست از بهارش پیداست!» روشن است که در این وانفسا تودۀ تهیدست و سخت نیازمند جامعه به‌ویژه نسل جوان این توده، نسلی مغبون و سرخورده که اندکی از فریادهای خشم و نفرتش در خیزش برق‌آسای دی‌ماه به گوش رسید، وضعیت موجود را بیشتر ازین تاب نمی‌آورد.

افرون براین توزیع نادرست و نا‌عادلانه و یا سوء مدیریت‌شدۀ ثروت ملی بین نهادها و سازمان‌های چندانۀ کشور سال‌ها است که مناسبات اقتصادی و شغلی و تولیدی را در وضعیتی رقت‌بار رها کرده است و در نتیجه به روند شکوفایی و سازندگی در سطوح مادی، کارآفرینی، و همچنین فرهنگی و آموزشی و پرورشی گزند و زیان رسانیده است. در مثال از مسألۀ نابرابری و سوء استفاده در توزیع بودجۀ ملی می‌توان یاد کرد. نمونه‌ای از این نابرابری را اختلاف فاحش و حیرت‌آور میان دو بودجه‌ای می‌توان دید که برای سال ۱۳۹۷ برای دو نهاد متفاوت در نظر گرفته شده است: یکی با رقمی بسیار بالا (بیش از دو هزار میلیارد تومان!) به تشکیلات دینی – تبلیغی و مدارس و حوزه‌های واعظ و طلبه‌پرور اختصاص یافته است، و دیگری در مقایسه با بودجۀ نخست با رقمی بسیار پایین و پرسش‌برانگیز (نزدیک به سی و شش میلیارد تومان) به نهاد آموزش و پرورش؛ حال آن که این حیاتی‌ترین و ضروری‌ترین نهاد با میلیون‌ها دانش‌آموز و محصل، هزاران مدرسه و دبیرستان و هنرستان، و تودۀ پرشمار آموزگار و دبیر و مربی و کارمند سروکار دارد، و نیز فرهنگ‌پذیری و شکوفایی نسل جوان کشور در گرو امکانات مادی و مالی این نهاد و برخوردار بودن آن از نیروی انسانی بسنده و پرطرفیت است (حال بگذریم از دیگر بودجه‌های نابسنده و اندک که به تشکیلات حیاتی و ضروری دیگری چون سازمان‌های محیط زیست و جنگل‌بانی و غیره اختصاص داده شده است). در این‌جا کژاندیشی و اعمال تبعیض و انحصارگرایی در تعیین و تصویب چنین بودجۀ نحیفی برای نهاد آموزش و پرورش بدین معناست که حاکمیت سیاسی – دینی، آن‌هم به‌رغم گذشت چهار دهه از عمر آن، برداشتی همچنان انحرافی و کوتاه‌بینانه و همزمان انحصارجویانه از مفهوم «فرهنگ» دارد، و لذا در نظر مداربسته و سردر خود فروبردۀ آن تنها صورت بهین و برازندۀ آموزش و پرورش و فرهنگ‌گستری را در حوزه‌ها و حجره‌های طلبه‌پرور و تشکیلات واعظان و مبلغان دینی می‌باید جست، همین و بس! گو این‌که

هماکنون دانشگاه‌های کشور نیز رفته‌رفته به دام این دید و تفکر حریص و تمامیت‌خواه درمی‌افتند. همین بس به «هیئت امنای» برخی از آن‌ها نظر اندازیم که از چندی پیش گِرد «ائمہ جمعہ» و «حجت‌الاسلام»‌های انتصابی حلقه زده‌اند و در چنین شرایطی مدعی دانشجوپروری و فرهنگ گستریندا! [5]

علت دیگر خیزش دی‌ماه را، خیزشی که در صورت ادامہ وضع ناخستہ موجود پیش‌بینی نوزایی آن در چشم‌اندازه آینده چندان دشوار نیست، در سرکوب و به‌سُخره‌گرفتن یک سلسله آزادی‌ها که حق طبیعی و مسلم شهروندانند باید جست. تردیدی نیست که این خیزش اعتراضی به روی هم، و در بدو امر، همچون واکنشی قهرآمیز خود می‌نماید که در برابر تنگدستی مادی و بیکاری و در یوزگی و به‌ویژه عدم پاسخ‌گویی حکومت‌گران به این مشکلات صورت گرفته است. با این‌همه با توجه به وجود یک سلسله نارضایتی عمومی که، افزون بر موارد اقتصادی و اجتماعی، مسائل مدنی و شهروندانه را نیز شامل می‌شود، ناگزیر به در نظر آوردن این خیزش به‌مثابه یک «جزء» از یک «کل» فراگیریم، «کل»ی که در آن محدود شدن حقوق مدنی و شهروندانه نمودی بارز دارد. از آن‌جمله است: ممنوعیت اجرای موسیقی در شماری از شهرها؛ خوارداشت و منزوی ساختن خوانندگان به‌نام و بزرگی که همواره محبوب طیف وسیعی از شهروندان به‌خصوص جوانان بوده‌اند و همچنان هستند؛ بازپس‌گرفتن شماری از آزادی‌های انسانی و مدنی اساسی از بانوان (بانوانی که تشکیل‌دهندہ نیمی از جمعیت کشورند)، مانند بازپس‌گرفتن آزادی نوازندگی و خوانندگی، آزادی حضور در ورزشگاه‌ها، و آزادی حق انتخاب در پوشاک و پوشش و غیره. به این سلب آزادی‌ها چند مورد نافرختہ دیگر را باید افزود: محدودیت و یا سرکوب آزادی قلم و بیان و اندیشه به سود پاسداشت و ترویج روزافزون قشری‌گیری دینی و منع اندیشہ آزاد؛ تحمیل و تبلیغ و به‌نمایش نهادن پی‌اپی آیین اشک و عزا، ماتمزدگی، و مرثیه‌سرایی در سطح کشور، که این خود برابر است با خوارداشت و محکومیت شادمانی و شکوفایی روحی و روانی و مردود شمردن زندگانی شاداب و شکوفا و امیدبخش. این‌ها همه از سنخ آن دسته از اقدامات و رفتارهای ضد اجتماعی و ضد مدنی هستند که انباشتگی‌شان به انفجار توده‌ای، به‌ویژه در شرایط بحرانی، می‌انجامد.

۳. از روان‌شناسی دو تود درگیر

با درنگی در بافت کیفی و روان‌شناختی دو تود یادشده و چگونگی انگیزش‌ها و کنش و واکنش‌ها در هریک از آنها با دو روان‌شناسی توده‌ای متفاوت آشنا می‌شویم:

- یکی روان‌شناسی تود خودجوش برآشفته و واخواه و بازخواست‌کننده است،
- و دوم روان‌شناسی گروه فرمان‌فرما و حکومت‌گر و خرده‌توده‌های هوادار و فرمان‌بردار آن است.

در یک دید کلی، «روان‌شناسی توده» مجموعه‌ای از کنش‌ها و واکنش‌های متنوع، خواست‌ها و گرایش‌های فعال و منفعل، فرافکنی‌ها، آرمان‌گرایی‌ها، همانندشدگی‌های متقابل زشت و زیبا، و نیز مناسبات عشق‌ورزانه و سازنده و یا برعکس خصمانه و ویران‌گر است که در بطن یک توده، خرده‌توده یا گروه پای می‌گیرند و بافتار روان‌شناختی آن را تشکیل می‌دهند. جلوه‌ها و کارکردهای عینی و اجتماعی این روان‌شناسی نیز متناسب با شرایط زمانی و مکانی خاص شکل می‌گیرند.

در خلوت روان‌شناسی دو توده مورد گفت‌وگوی ما، چونان در هر تود انسانی و اجتماعی دیگری، شماری فرایند و سازوکار روانی و خصلت منشی و رفتاری حضور دارند. این‌ها در وحدت و انسجام جوهری توده، طبیعت مناسبات بین‌انسانی موجود در آن، و چگونگی برخورد و تماس کلی آن با جهان خارج، نقش «عامل» را بازی می‌کنند. ولی در هر توده (در تود اجتماعی، و یا در تود حکومتی) متناسب با جایگاه فرهنگی، پایگاه اجتماعی، و ماهیت و مقاصد آن توده جهتی ویژه به خود می‌گیرند و تأثیرات و کارکردهایی متفاوت از خود نشان می‌دهند. از سه مورد مهم آن‌ها یاد می‌کنیم:

۱. فرایند «همانندسازی» (Identifizierung, Identification). در یک دید کلی، $\square\square\square\square\square\square\square\square$ به این معناست که فرد خویش را همانند آن کسی می‌گرداند که او را همچون یک من برتر و بهین به‌شمار می‌آورد، بسان یک الگوی مطلوب منشی در نظر می‌گیرد، و در رفتار و کردار و اندیشه به پیروی از او می‌پردازد. این مفهوم ما را به مفاهیم دیگری نیز می‌رساند که توضیح‌دهند چگونگی پیدایش و به‌کارافتادن فرایند همانندسازی‌اند، مانند دو مفهوم «من آرمانی» و «خودشیفتگی». همانندشدن دوستداران ورزش به «قهرمانان ورزشی» مورد ستایششان، و یا همانندشدن افراد و گروه‌هایی در جامعه به یک شخصیت

صنفي، سياسي و يا ملي محبوب نمونه‌هايي از اين همانندشدگي در سطوح اجتماعي و توده‌اي است که به ارضاي خودشيفتگي نيز مي‌انجامد. خودشيفتگي در اين‌جا به اين معناست که فرد يا گروه «آرمان من» يا «من آرماني» خويش را در آينده «من» شخصيت مطلوب و محبوب خود بازمي‌يابد و به «رضاييت خاطر» مي‌رسد، به «رضاييت خاطر» که در حکم التذاذي خودشيفتگانه است.

اين فرايند در هردو توده خودجوش و حکومتي مورد بحث ما نيز تشخيص‌پذير است. براي نمونه، جا يگاه اجتماعي نامرغه افراد تود [خودجوش از عوامل برانگيزانند] مهمي است که آنان را گردهم مي‌آورد و خواست و نگاه و اندیشه‌شان را متوجه يک آرمان مشترک مي‌سازد که همانا چشم‌انداز آينده‌اي بهين و زندگاني بسامان و شايسته‌تر است. از اين‌پس شاهد همانندشدگي عاطفي متقابل افراد درون توده در منش و کنش، برانگيختگي و تحرک، و آرمان‌خواهي هستيم، و اين چيزي است که آنان را در اعتراض و بازخواست و دادخواهي و تظاهرات خياباني همداستان و همنوای يکديگر مي‌گرداند. همچنين فرايند همانندشدگي در تود [حکومتي و خرده‌توده‌هايي که اقمار آن را تشکيل مي‌دهند صورت مي‌گيرد و در اين‌جا اشتراکات فکري و مسلکي، عقيدتي، و منشي موجود بين افراد توده و نيز چگونگي ديد و تصورشان از انسان و جهان (که معمولاً ديد و تصوري مبتني بر يک جهان‌بيني ديني و مسلکي است) نقشي بزرگ بازی مي‌کنند. چنين است که در توده يا خرده‌توده‌هاي حکومتي هم شاهد همانندشدگي افراد درون توده به يکديگر در رفتار و نحو [انديشيدن و کنش و واکنش مي‌باشيم، و هم شاهد همانندشدگي هريک از آنان به راهبر مورد مهر و ستايش، به راهبري که تشکيل‌دهند] «ابرمن آرماني» يا «من آرماني» دست‌جمعي‌شان است.

ميدانيم در روان‌کاوي از فرايند «همانندسازي با پرخاش‌گر» (Identifizierung mit dem Angreifer) نيز سخن مبرود (اين اصطلاح و مفهوم از ابداعات دختر فرويد، آنا فرويد، است). همانندشدن کودک با يک پدر پرخاش‌جوي و نوزايش اين همانندشدگي در درازاي زندگاني او گويای نوعي «همانندسازي با پرخاش‌گر» است. اين فرايند در توده نيز نمود پيدا مي‌کند و آن زماني است که توده خود را با خشونت و سرکوب توده رقيب (تود [پليسي و امنيتي) روبرو مي‌بيند و متقابلاً به پرخاش‌گري (درگيري، سنگ‌پراکني و يا آتش‌افروزي و تخریب...) دست مي‌زنند. در اين‌جا «همانندشدگي با پرخاش‌گر» در حکم «خوددفاعي» است. همين فرايند، ولي با جلوه‌ها و پيامدهاي متفاوت، در تود [حکومتي به چشم مي‌خورد، و آن همانندشدن افراد اين توده به

سرکردن خشک و خشنشان در سرکوب افراد تودن رقیب است. در این میان عارضه «خودبزرگانگاری» (Mégalo mania) نیز که با احساس «قدرت مطلق» (Omnipotence) و خودشیفتگی شدید نسبت دارد همنشین فرایند همانندشدگی پرخاشجویانه میشود. چرا که تودن پرخاشگر خود را زیر چتر حفاظت حاکمیت و دلگرم به حمایت بی‌کم و کاست راهبر یا نمایندگان او باز می‌بیند و بالتبع خود را «قدرتمند» و «قاهر» و تودن رقیب را «مقهور» و «ناتوان» می‌شمرد. این امر به‌سهم خود راه را برای خودنمایی و عنان‌گسستگی سایقن «دیگری‌آزاری» (Sadisme) باز می‌کند، با پیامدهای چون ضرب و شتم، بازداشت و حبس، و در مواردی نیز شکنجه و قتل. پیداست که در این موارد همانندشدگی با پرخاشگر تقلیل‌پذیر به خوددفاعی نیست، بلکه به‌معنای خشونت برای خشونت است. هرآنچه که در ۱۳۸۸ در بازداشتگاه یا بهتر بگوییم شکنجه‌گاه کهریزک رخ داد گویای گوشه‌ای از این ماجرا است.

۲. فرایندهای مهر و کین‌ورزانه یا عامل «اودیپی»: این فرایندها در آوردگاه دو تودن مردمی و حکومتی متخاصم از محدودن فردی به قلمرو دست‌جمعی کشیده می‌شوند. درگیرشدن یک تودن ناخرسند و برآشفته با مظهر قدرت و اقتدار به‌گونه‌ای یادآور ستیزه‌جویی کودک با پدر قدرت‌مند خویش است؛ و در این میان «راهبر» (به‌مثابه‌نماد و جایگزین پدر نامهربان و هراسناک مورد خشم) هدف این ستیزه‌گری قرار می‌گیرد. در این دیدگاه باید گفت که در توده‌های حاکمیت‌ستیز، به‌ویژه در توده‌های خودجوش و بیراهبر، با وجه ستیزه‌جویانه و اقتداربرهمن «اودیپ» سروکار داریم.

برعکس، فرایند اودیپی در تودن حکومت‌گر، چونان در اقمار یا خرده‌توده‌های برساختن آن، همچون عامل وحدت و دمسازی به‌کار می‌افتد، زیرا در این‌جا با پدر- رئیس یا راهبری دمساز و مراقب و همدل روبرویم که دلبستگی و همنوایی افراد تودن زیر فرمان خود را نسبت به خویش برانگیخته است، حال آن که این راهبر دراصل یک عنصر خودشیفته و خودباور و هراسناک بیش نیست. بامعنا‌ترین نمونه‌ن تاریخی و همزمان تجدیدپذیر و تکراری این مورد را در «قبیلن نخستین» (به تعبیر فروید) می‌بینیم، در قبیله‌ای که سرآغاز تاریخ اجتماعی نوع بشر را رقم زده است. فروید براین نظر است که تودن ساختگی‌آراسته به وجود راهبر برپاین ساختار این قبیلن ابتدایی و کهن‌الگویی پای می‌گیرد و روابط میان افراد فرمان‌بردار توده و راهبر فرمان‌فرما نیز همچون مناسبات میان مردان سربه‌زیر و سراپا مطیع آن قبیله و پدر- رئیس خودکامه و خودشیفته‌شان است. باری، راهبر در یک تودن

ساختگی چون تودا حکومتی تجسم پدر- رئیس بدوی است. نیز اطاعت افراد این توده از راهبر القاکنند اطاعت افراد قبیل- بدوی از سرکرده‌شان است. پس آنچه که دیرزمانی بر مناسبات موجود میان افراد قبیل و پدر- رئیس حاکم بوده است با شکل‌گیری هر تودا ساختگی تازه‌تر نوزایی می‌شود. چنین است که بنیان‌گذار روان‌کاوی در گفت‌وگو از روان‌شناسی چنین توده‌ای تصریح می‌کند: «توده‌ها در واقع مجموعه‌ای از افراد هستند که در یک زمان و مکان و تحت تأثیر یک شخصیت حاکم قرار می‌گیرند. این افراد با یکدیگر پیوندی عاطفی دارند و این پیوند عاطفی است که آنها را به یکدیگر متصل می‌کند. این پیوند عاطفی است که باعث می‌شود آنها بتوانند با یکدیگر همکاری کنند و با هم زندگی کنند. این پیوند عاطفی است که باعث می‌شود آنها بتوانند با یکدیگر همکاری کنند و با هم زندگی کنند.» [6]

بنابراین آنچه را که به مثابه تفاوت عاطفی - اودیپی میان دو تودا ناهمگون می‌توان در نظر آورد مورد روان‌شناختی دیگری است که دو توده خودجوش و ساختگی مورد بحث ما را در دو موضع سیاسی و اجتماعی متفاوت می‌نشانند و ناگزیر رو در روی یکدیگر قرار می‌دهند. یکی بر اقتدار حاکمیت موجود می‌شورد، ولی دیگری در پاسداشت آن می‌کوشد، یکی کم‌داشته‌ها و نیازهای مادی و حیاتی را فریاد می‌کند و از نبود یا کمبود حقوق مدنی و شهروندی نیز دم می‌زند، دیگری اما با خاموش‌کردن فریادها در حفظ «حرمت» و «حیثیت» حاکمیت و پاسداشت وضعیت موجود می‌کوشد. این دو موضع ناهمگون و جلوه‌های سیاسی و اجتماعی متضاد آنها گویای وجود دو منش ناهمگون نیز هست: در تودا واخواه و خطرکننده با گردهم‌آیی و مبارز- کسانی روبرویم که بر ترس و هراس اودیپی (فرزند- پدری) فایق آمده‌اند و در نتیجه توانایی «نه» گفتن به دست آورده‌اند. «نه» گفتنی است که نشان- رشد طبیعی و بهنجار منش و شخصیت و استقلال‌پذیری است و این‌که بعدها به‌گونه‌ای نفی وضعیت ناساز موجود، نفی حاکمیت تحمیلی، و نفی فرمان‌فرمایی بالادستان و فرمان‌برداری زیردستان به گوش می‌رسد. در برابر، در تودا حکومتی و اقمار آن با روندی وارونه مواجه هستیم: در اینجا «نه» قاطع جای خود را به «آری» بی‌چون و چرا واگذارد، تن‌سپردن به حاکمیت و بالتبع راهبرستایی و گوشه‌فرمانی ارج و منزلتی بس بزرگ دارد، نافرمانی «گناه کبیره» و فرمان‌برداری «ثواب» رستگاری‌بخش به‌شمار می‌آید. پس همه‌چیز به عقد- حل‌ناشده‌ای می‌رساند که ریشه در وجه منفعل «اودیپی» دارد، در ترس و لرز و هراس، در سربه‌زیری عاطفی و منشی، در تبعیت کودکانه از فرامین بی‌چون و چرای پدرانه، و خلاصه در تثبیت و درجانی منش و شخصیت و اندیشه در مرتبه‌ای فرودست و ابتدایی از روند رشد و تکامل روحی و روانی و ذهنی.

بدین‌گونه تسلیم و تعظیم و ستایش بی‌چون و چرا برمی‌انگیزد.

۴. از جنگ روانی بین دو تود درگیر

در شرایط بحرانی و رویارویی، یک جنگ روانی از سوی هردو تود رقیب و درگیر در پیش گرفته می‌شود. این جنگ به‌مثابه ابزاری برای ابراز وجود و قدرت‌نمایی و کوچک شمردن و مرعوب ساختن طرف مقابل به‌کار می‌افتد. بی‌دلیل نیست که جنگ روانی معمولاً نمادها (سمبول‌ها) را نشانه می‌گیرد و در خیزش‌ها و تظاهرات خیابانی نیز اغلب در حد نمادستیزی مستقر می‌شود. چنین است که معترضان خشمگین بر آنچه که مظهر قدرت و نیز نمایندگی دید و تفکر و ایدئولوژی حاکمیت است می‌شورند. در مثال اعتراضات اخیر در ایران می‌بینیم که عکس‌های راهبر (نماد رهبریت و اقتدار) را به آتش می‌کشند، مقبره امام‌زاده‌هایی را، که نماد و نمود یک تقدس تبارگرایانه و نیز از جمله تکیه‌گاه‌های سلسله‌مراتبی فکری و مسلکی حاکمیت دینی است، طعم آتش خشم و نفرت می‌کنند. نیز به مراکز نظامی و امنیتی که در نظرشان بازوی زور و سرکوب حاکمیت است حمله‌ور می‌شوند، شماری ساختمان‌های اداری و دولتی و حتی برخی مراکز دادستانی را (که در نظرشان بیشتر نماد ظلم‌گستری است تا دادگستری) هدف قرار می‌دهند، و هرآنچه را نیز که نماد و نمود تراکم و انباشت پول و دارایی است (بانک‌ها، بنیادها و تشکیلات مالی...) نشانه می‌روند. جلوه دیگری از این جنگ روانی شعارهای زشت و زیبا است. برخی از آن‌ها بر آزادی‌خواهی، مطالبات و حق و حقوق‌های مدنی، و یا مواردی چون آزادی بازداشت‌شدگان و زندانیان متمرکزند، و برخی دیگر فریادهای «مرگ براین» و «مرگ برآن» به گوش می‌رسانند که از یک روحیه دست‌جمعی سخت‌عصبی و خشم‌آلود و عاصی‌شده برمی‌خیزد.

از سوی دیگر همین جنگ روانی و نمادستیزی، ولی این‌بار به صورتی دیگرگونه و با نیت و مقاصدی متفاوت، از سوی عوامل حاکمیت در پیش گرفته می‌شود. در این‌جا جنگ روانی همچون ابزاری برای مرعوب‌کردن به‌کار می‌افتد، و این کار به‌رویهم تحقق دو هدف بزرگ را دنبال می‌کند:

- یکی تضعیف روحیه تود به‌پا خاسته و درهم‌کوبیدن نیروی پایداری آن به‌منظور رفع خطر است، و این چیزی است که به ایجاد احساس ناتوانایی و یأس توأم با ترس و هراس در افراد توده (یا دست‌کم در شماری از آنان) می‌انجامد. در

پی خیزش اخیر موارد خودکشی یا اقدام به خودکشی در بازداشتگاه‌ها و زندان‌ها اوج این دلسردی و واهمه‌زدگی را باز می‌نمایاند.

▪ دوم القا کردن سکوت و سکون و سربه‌زیری بی‌چون و چرا در سطح جامعه و بین بزرگ‌تود شهروند و زهر چشم‌گرفتن از آن است.

دستگیری و بازداشت، تحقیر و خوارداشت، ضرب و شتم، پرونده‌سازی، اعتراف‌گیری زیر شکنجه یا از راه رعب و وحشت‌پراکنی، محاکمه‌های عجولانه و ناعادلانه و تفهیم اتهامات فرمایشی، و سرانجام زندانی‌کردن بازداشت‌شدگان و در مواردی زیر فشار قراردادن خانواده‌ها و بستگان‌شان، نمونه‌های دیگری از به‌کارگیری یک جنگ روانی خردکننده، هراس‌برانگیز، و یأس‌آفرین از سوی حاکمیت برعلیه تود به‌پا خاسته است که اغلب توأم با تبلیغات رسانه‌ای و تصویری هم هست. جنگ روانی حکومتی و امنیتی نمادها را نیز نشانه می‌رود. نمونه آن پیگرد و بازداشت رهبران و فعالان تشکلهای صنفی و دانشجویی و غیره است که از چند دهه پیش به این سوی بارها به زندان افتاده‌اند و نیز برخی از آنان در پی خیزش توده‌ای اخیر از نو فراخوانده شده‌اند.

پیدا است که هدف سیاسی و ایدئولوژیکی کلی حاکمیت از جنگ روانی از یکسو منحرف‌نمودن اذهان عموم از ناشایستگی‌ها و ناکاری‌ها، کم‌داشت‌ها و ضروریات جامعه، و سرپوش‌نهادن بر اسباب و علل واقعی خیزش و دادخواهی و احتمالاً کنش قهرآمیز است، و از سوی دیگر پیشگیری از خیزش‌های تجدیدپذیر در کوتاه‌مدت و درازمدت و چشم‌انداز آینده است.

دی ۱۳۹۶

پا نویسرها

[1] . مولوی، مکتوبات، به تصحیح و کوشش بدیع الزمان فروزانفر، چاپ سوم، تهران، امیرکبیر، ج ۲، غزل ۶۳۶، بیت ۶۶۳۱.

[2] . ویلهلم وونت چندین اثر مفصل را به تشریح و تأیید نظریه «روان‌شناسی مردمان» اختصاص داده است. برای نگاهی کلی براین

بحران چند لایه رژیم اسلامی از منوچهر صالحی

رسانه‌های وابسته به محافظ اصولگرا می‌گویند که مردم به‌خاطر مشکلات اقتصادی (گرانی، بیکاری، کمبود تخم مرغ، افزایش بهای فرآورده‌های نفتی که در بودجه ۱۳۹۷ پیش‌بینی شده است و ...) در نزدیک به ۱۰۰ شهر ایران به خیابان‌ها ریختند و علیه دولت روحانی شعار دادند. اما آقای مطهری نائب رئیس مجلس شورای اسلامی می‌گوید که در مشهد مردم به دعوت «حزب الله» که دو سال پیش کنسولگری عربستان سعودی را اشغال کرد، در تظاهرات علیه گرانی شرکت کردند با هدف طرح شعار «مرگ بر روحانی». بنابراین می‌توان نتیجه گرفت تظاهراتی که در بیش از ۱۰۰ شهر ایران برگزار شد، زیاد هم خودجوش نبوده است و شاید در راه‌اندازی آغازین این رخدادها «حزبالله» و برخی دیگر از نهادهای مخالف دولت روحانی دست داشته‌اند. تظاهراتی که از مشهد آغاز شد، با شتاب بسیاری از شهرهای ایران را فراگرفت و در آن ۲۱ تن جان خود را از دست دادند، صدها تن زخمی و بیش از ۴۰۰۰ تن دستگیر شدند. هر چند بخشی از شعارهای مردم علیه گرانی و بیکاری بود، اما بیشتر شعارها ساختارشکن بودند و خواستار نابودی جمهوری اسلامی و مخالف سلطه اولیگارش‌ی روحانیت بر حکومت بودند.

ادعای انگیزه‌های اقتصادی در پیدایش جنبش‌های خودجوش اعتراضی با واقعیات اقتصادی ایران هم‌خوانی ندارد، زیرا در نیمی از کشورهای جهان وضعیت اقتصادی بسیار بدتر از ایران است و در این کشورها نه جنبش‌های خودجوش وجود دارند و نه جَو انقلابی. در عوض رخداد‌های ایران آشکار می‌سازند که رژیم ولایت فقیه با بحرانی چند لایه روبه‌رو است که در این نوشتار آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

بحران اقتصادی!

1. در هنگام فروپاشی رژیم پهلوی تولید ناخالص ملی ایران ۲ برابر ترکیه بود، اما اکنون تولید ناخالص ترکیه دو و نیم برابر ایران است. همچنین در سال ۲۰۱۶ تولید ناخالص ملی عربستان ۱۷ برابر ایران بوده است و تولید ناخالص ملی امارات متحده عربی که اینک از ایران کم‌تر است، می‌تواند در چند سال آینده بیش از ایران شود.
2. با پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ شیرازه اقتصاد ایران به هم ریخت، زیرا

بنا به ادعای خمینی «اقتصاد مال خر است». با آغاز جنگ وضعیت اقتصادی ایران بسیار خراب شد و فقر همگانی گشت. با پایان جنگ و آغاز ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی از اقتصاد ایران چیزی باقی نمانده بود و سطح تولید ناخالص ملی ایران در سال ۱۳۶۸ به سطح سال ۱۳۴۷ سقوط کرده بود. اما در سال ۲۰۱۶ ایران از نقطه نظر توان اقتصادی با تولید ناخالص ملی به ارزش ۳۷۶٫۷۵ میلیارد دلار در مقام ۲۹ جهان قرار داشت. همچنین تولید ناخالص سرانه در همین سال در ایران برابر با ۴۶۸۳ دلار بود و ایران در رده‌بندی کشورها در مقام ۹۹ قرار داشت، یعنی قدرت خرید و مصرف مردم ایران کم‌تر از ۹۸ کشور و بیشتر از ۹۱ کشور جهان بود. بنا بر بررسی بانک جهانی رشد اقتصاد ایران در سال ۲۰۱۶ برابر با ۶٫۵۴٪ بود و در سال ۲۰۱۷ نیز باید بیش از ۴٪ رشد کرده باشد، یعنی تولید ناخالص ملی ایران در پایان این سال باید از مرز ۳۹۲٫۲ میلیارد دلار فراتر رفته باشد.

3. آمارهای اقتصادی ایران نیز آشکار می‌سازد که وضعیت کشورهای دیگر زیاد به‌تر از ایران نیست. برای نمونه به مقوله «خط فقر» می‌پردازیم. بنا بر روایت‌های مختلفی که در ایران انتشار یافته‌اند، هم اینک ۲۵ میلیون تن (۳۱٫۲۵٪) در ایران زیر خط فقر به‌سر می‌برند. نمی‌دانیم در ایران معیار تعیین «خط فقر» چیست، اما در آلمان هر کسی که درآمد ماهانه‌اش کم‌تر از ۴۰٪ از درآمد میانگین سرانه باشد، زیر خط فقر قرار دارد، یعنی با درآمدی که دارد، نمی‌تواند هزینه زندگی خود را تأمین کند. در آلمان که یکی از ثروتمندترین کشورهای جهان است، هم‌اینک نزدیک به ۱۳ میلیون تن (۱۶٪) از مردم آلمان زیر خط فقر قرار دارند، زیرا درآمد ماهانه‌شان کم‌تر از ۱۰۳۰ یورو در ماه است. وضعیت برخی دیگر از دولت‌های عضو اتحادیه اروپا بهتر از ایران نیست. برای نمونه در بلغارستان که فقیرترین کشور اتحادیه اروپا است، ۳۱٪، در یونان که با بحران اقتصادی دست به‌گریبان است، ۲۸٪ و در رومانی که در روند رشد اقتصادی است، ۲۲٫۴٪ از مردم زیر خط فقر می‌زیند.

4. بررسی پدیده بی‌خانمانی نیز آشکار می‌سازد که وضعیت اقتصادی ایران توفیر چندانی با بسیاری از کشورهای دیگر جهان ندارد. برخی تعداد بی‌خانمان‌ها در ایران را ۳ میلیون تن تخمین زده‌اند که بخش عمده آن روستائینی هستند که به شهرها کوچ کرده‌اند. به عبارت دیگر از ۱۹ میلیون تنی که در حاشیه

شهرهای ایران میزیند، ۳ میلیون تن فاقد مسکن و بی‌خانمان است و کوچه و خیابان، یعنی فضای عمومی شهرها به حوزه زندگی آنان بدل شده است.

پدیده بی‌خانمانی فقط در ایران وجود ندارد و بلکه در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری نیز پدیده کارتن‌خواب یافت می‌شود. در آلمان که یکی از پیشرفته‌ترین کشورهای جهان است، در ۲۰۱۷ نزدیک به ۸۶۰ هزار تن بی‌خانمان بوده‌اند. یکسوم این جمعیت که آلمانی تبار است، در خوابگاه‌های عمومی زندگی می‌کند و دوسوم دیگر که از مهاجران اروپای شرقی و پناهندگان جنگی هستند، شبها را در خیابان‌ها سپری می‌کنند و به اصطلاح کارتن‌خوابند. بنا به برخی آمار، تعداد بی‌خانمان‌ها در ایالات متحده بیش از ۲٫۵ میلیون تن است. در ترکیه تعداد بی‌خانمان‌ها بیش از ۳٫۲ میلیون تن است که بخش بزرگی از آن را پناهندگان سوری تشکیل می‌دهند.

5. بنا بر آمارهای رسمی دولتی تعداد بیکاران در ایران ۱۲٪ است. با این حال درصد بیکاری در بسیاری از کشورهای جهان بسیار بیشتر از ایران است. در یونان که گرفتار بحران اقتصادی است، ۲۲٫۳٪، در اسپانیا ۱۷٫۱٪، در ایتالیا ۱۱٫۲٪ و حتی در فرانسه ۹٫۸٪ بیکارند. در ایران تعداد جوانان بیکار ۲۹٪ تخمین زده می‌شود. بیکاری جوانان در یونان ۴۰٪، در اسپانیا ۳۸٪ و در ایتالیا ۳۵٪ است.

6. میانگین تورم در ایران در پایان ۲۰۱۷ برابر با ۹٫۶٪ بوده است. چنین وضعیتی در بسیاری از کشورهای دیگر جهان نیز وجود دارد. برای نمونه میانگین تورم در سال ۲۰۱۷ در مصر برابر با ۲۱٫۹٪، در جمهوری آذربایجان ۱۳٫۴٪ و در ترکیه که از رشد اقتصادی خوبی نیز برخوردار بوده است، برابر با ۱۱٫۹۲٪ بود.

7. با گزینش دونالد ترامپ به ریاست جمهوری ایالات متحده مردی به قدرت دست یافت که از همان آغاز شرکت در مبارزات انتخابات ریاست جمهوری آمریکا دارای مواضع شفاف ضد ایران و ضد برجام بوده است. او برای برخورداری از پشتیبانی مالی و سیاسی یهودان آمریکا وعده به رسمیت شناختن قدس به عنوان پایتخت اسرائیل و پاره کردن قرارداد «برجام» را داد. هر چند او اورشلیم را به پایتختی اسرائیل به رسمیت شناخت، اما هنوز «برجام» را پاره نکرده است. از زمانی که ترامپ به قدرت دست یافت، روزی نیست که به بهانه‌های مختلف تحریم

اقتصادی تازه‌ای را علیه ایران تصویب نکند و سرمایه‌داران کشورهای دیگر را از سرمایه‌گذاری در ایران نترساند. به همین دلیل نیز از شتاب جذب سرمایه خارجی به ایران بسیار کاسته شده و اقتصاد ایران هنوز نتوانسته است خود را از چنبره رکود برهاند.

بنابراین می‌بینیم که وضعیت اقتصادی ایران هر چند کم و بیش شبیه دیگر کشورهای جهان است که در آن‌ها شرایط انقلابی وجود ندارد، اما به تنهایی نمی‌تواند دلیل پیدایش جنبش‌های خودجوش ضد رژیم ولایت فقیه بوده باشد. بنابراین باید دید جامعه ایران در چنبره چه بحرانی‌هایی قرار دارد که می‌توانند سبب انفجار اجتماعی گردند؟

بحران محیط زیست

به جز مناطق شمالی ایران که توسط رشته کوه‌های البرز از دیگر مناطق ایران جدا شده است، مابقی ایران در منطقه‌ای خشک و گرم قرار دارد. منابع آبی این سرزمین در طول چند هزار سال گذشته محدود بوده و جمعیت ایران به‌زحمت از مرز ۱۰ میلیون تن بیشتر بوده است. می‌گویند در دوران انقلاب مشروطه جمعیت ایران کم‌تر از ۸ میلیون تن بوده و اینک از مرز ۸۰ میلیون گذشته است. روشن است که مصرف آب نیز بیشتر از ۱۰ برابر گشته است. در سه دهه گذشته نیز به ابعاد بحران محیط زیست بسیار افزوده شده که خشکی دریاچه‌های هامون و ارومیه و زاینده رود مثنی از خروار است.

با افزایش تدریجی دمای زمین که از سوی دانشمندان محاسبه شده است، خطر کاهش بارش و افزایش خشکسالی در ایران زیادتر گشته و بنا بر آمار رسمی مقدار بارش سالانه در ایران در مقایسه با ۲۵ سال گذشته بیش از ۳۰٪ کاهش یافته است، یعنی از یک‌سوم جمعیت کشور ۱۰ برابر شده و از سوی دیگر از مقدار بارش در سال گذشته ۴۲٪ کاسته شده است. استفاده بی‌رویه از آب‌های زیرزمینی سبب شده است تا نیمی از ۶۰۰ دشت ایران دچار خشکی و کویری شوند.

تحقیقات بومی و جهانی نشان می‌دهند که ایران در رده ۲۴ کشور جهان است که گرفتار کمبود فیزیکی آب گشته‌اند. کمبود آب سبب بحران اجتماعی شده، زیرا با کوچ بسیاری از روستا‌نشینان ایران به کلان‌شهرها به توده حاشیه‌نشینان شهرها افزوده شده است. اینک نزدیک به ۱۹ میلیون حاشیه‌نشین جویای دریافت خدمات از دولتی هستند که به‌خاطر تحریم‌های اقتصادی از امکانات کمی برای آفرینش کار، مسکن،

بهداشت و آموزش و پرورش برخوردار است. بحران کمبود آب بزرگ‌ترین خطری است که آینده ایران را تهدید می‌کند. با افزایش جمعیت ایران به ۱۵۰ میلیون تن که آرزوی آیت‌الله خامنه‌ای است، ایران تا فاجعه فاصله چندانی نخواهد داشت. روشن است که حتی انقلابی‌ترین دولت نیز نمی‌تواند در زمان کوتاهی از پس چنین مشکلاتی برآید.

بحران رهبری

ایران بیشتر از بحران اقتصادی، درگیر بحران سیاسی است. آیت‌الله خامنه‌ای اینک ۷۸ ساله است و بیمار. غیبت گاه به‌گاه او نشان می‌دهد که بیماری او هر از چندی عود می‌کند و مداوای آن چند روز و گاه چند هفته‌ای به درازا می‌کشد. به‌همین دلیل جناح اصولگرا می‌خواهد پیش از آن که خامنه‌ای به اغماء دائم بی‌افتد و به زنده مرده بدل گردد، روحانی را به کناره‌گیری از قدرت مجبور کند، زیرا بنا بر قانون اساسی جمهوری اسلامی، رئیس‌جمهور در غیبت و پس از مرگ خامنه‌ای یکی از سه عضو شورای رهبری خواهد بود، شورائی که تا انتخاب رهبر جدید، از قدرت فوق‌العاده‌ای برخوردار خواهد بود. در چنین وضعیتی روشن است که اکثریت کنونی «خبرگان رهبری» که گویا وابسته به جناح اصولگرایان است، از ثبات چندانی برخوردار نخواهد بود و توازن قدرت می‌تواند به زیان اصولگرایان و به سود روحانی دگرگون شود.

آیت‌الله علم‌الهدی که توسط خامنه‌ای امام جمعه مشهد شده و داماد او سید ابراهیم رئیسی که توسط «رهبر» مسئول تولیت آستان قدس رضوی گشته و رقیب روحانی در انتخابات ریاست جمهوری بوده است، عضو «جبهه پایداری» هستند و در خراسان رضوی از نفوذ و امکانات مالی زیادی برخوردارند و می‌خواهند در آینده سیاسی ایران نقش تعیین‌کننده‌ای بازی کنند. این دو با کمک «حزب الله» با بسیج چند صد تن کوشیدند تظاهراتی را در مشهد به زیان روحانی سازمان‌دهی کنند. وظیفه آن سیاهی لشکر طرح شعار «مرگ بر روحانی» بود، زیرا رسانه‌های وابسته به اصولگرایان با برجسته ساختن «تورم»، «گرانی»، «بیکاری» و ... می‌کوشند به توده‌ها بباورانند که حکومت کنونی از پس حل مشکلات معیشتی مردم بر نمی‌آید و گویا پس از استعفای روحانی، شعاری که توسط سازمان‌های دانشجویی وابسته به اصولگرایان پس از تظاهرات مشهد مطرح گشت، و گزینش رئیس‌جمهور جدید وابسته به جناح اصولگرا کار به کاردان سپرده خواهد شد تا بتواند مشکلات و دشواری‌های زندگی روزمره مردم را از میان بردارد. روشن است که با تعویض رئیس‌جمهور تورم، گرانی و بیکاری کاهش نخواهد یافت، زیرا

عوامل اقتصادی را نمی‌توان از امروز به فردا دگرگون کرد. اکثریت مردم نیز این حقیقت ساده را می‌دانند و به‌همین دلیل به روحانی رأی دادند، زیرا امیدوار بودند که او بتواند با بهبود روابط سیاسی ایران با کشورهای پیشرفته جهان بازار ایران را به روی سرمایه خارجی بگشاید و وضعیت اقتصادی ایران را بهبود بخشد. اما دیدیم تظاهراتی که توسط جناح اصولگرا در چند شهر ایران علیه روحانی بر پا شد، از سوی اکثریت مردم پشتیبانی نشد و بلکه به جنبش اعتراضی خودجوش و ساختارشکن بدل گشت. بنابراین اصولگرایان از این پس در پی راه اندازی جنبش‌های خیابانی نخواهند رفت، زیرا از آن‌جا که کنترل و هدایت چنین تظاهراتی ناروشن است، می‌تواند با تبدیل شدن به جنبش‌های خودجوش مشروعیت رهبری و نظام اسلامی را به خطر اندازد. به این ترتیب اصولگرایان باید برای حفظ و تداوم قدرت به سود خویش از اهرم‌های دیگری همچون کودتای نظامی بهره گیرند.

بحران مشروعیت حکومت اسلامی

با پیروز انقلاب ۱۳۵۷ به رهبری آیت‌الله خمینی، حکومت اولیگارش‌دینی در ایران حاکم گشت، یعنی قشر روحانیت توانست قدرت سیاسی را در انحصار خود درآورد. روحانیتی که در دوران سلطنت پهلوی در حاشیه قرار داشت و مخارج خود را با دریافت وجوهات شرعی تأمین می‌کرد، اینک با در اختیار داشتن بودجه دولت و بخش اقتصاد دولتی به ثروتی کلان دست یافته و رابطه خود را با مردم دین‌باور از دست داده است. مردم می‌بینند که «آقازاده‌ها» در چه ناز و نعمتی به‌سر می‌برند و چگونه ثروت‌های ملی را غارت می‌کنند. شعار «اسلامو پله کردید/ مردمو ذله کردید» که در تظاهرات مشهد مطرح شد و شعار «آزادی، استقلال، جمهوری ایرانی» که در تهران و دیگر شهرهای ایران طنین افکن شد، آشکار می‌سازد که مردم به روحانیت پشت کرده‌اند و می‌خواهند از جمهوری اسلامی فراتر روند.

دیگر آن که رژیم جمهوری اسلامی پس از نزدیک به ۳۹ سال سلطه سیاسی از هدف‌ها، خواست‌ها و شعارهای «انقلابی» خود به شدت پرت افتاده است. به‌عبارت دیگر، به‌جای آن که نظام مبتنی بر «ولایت مطلقه فقیه» خانه، آب و برق رایگان را در اختیار شهروندان و به ویژه «مستضعفین»، یعنی تنگدست‌ترین مردم قرار دهد، در آغاز جامعه را گرفتار جنگی ویرانگر کرد که ۸ سال به درازا کشید و سبب ویرانی کشور و افزایش تنگدستی همه اقشار و طبقات اجتماعی گشت. اینک نیز ادامه سلطه رژیم اسلامی به جای آن که سبب استقرار «عدل الهی» در جامعه گردد، موجب افزایش چشم‌گیر و شگرف شکاف طبقاتی گشته و بافت

درونی جامعه را آنچنان از هم گسیخته است که فساد و ارتشاء، بیکاری و تنگدستی، دزدی و فحشا و ... به بحرانی همه جاگیر بدل شده است.

بحران بی‌اعتمادی

در کنار بحران سیاسی، جامعه ایران با بحران هنجارهای اخلاقی نیز دست و پنجه نرم می‌کند، زیرا با فروپاشی ارزشهای اخلاقی بی‌اعتمادی بر روابط فردی و اجتماعی حاکم می‌گردد. در چنین وضعیتی نه مردم به دولت و دیوانسالاری اعتماد دارند و نه دولت می‌تواند برای پیشبرد منافع خویش از پشتیبانی مردم برخوردار گردد. فساد که اینک سراسر ایران را فراگرفته است، بازتاب دهنده فروپاشی هنجارهای اخلاقی در لایه‌های مختلف اجتماعی است. این وضعیت سرانجام سبب خواهد شد تا مردم به حکومت پشت کنند و در جهت نابودی آن گام بردارند. نگاهی به تاریخ ایران نشان می‌دهد که سلسله‌های پادشاهی در ایران تا زمانی که از اعتماد عمومی برخوردار بودند، توانمند بودند و هنگامی که به‌خاطر سیاست‌های ریاکارانه و چپاولگرانه خویش به مردم ستم کردند، ناتوان شدند و در برابر ارتشهای بیگانه به آسانی شکست خوردند و نابود شدند. رژیم ولایت فقیه نیز اینک در چنین وضعیتی است. فساد این رژیم و دزدی‌های کلان «آقازاده‌ها» موجب بی‌اعتمادی فزاینده مردم به روحانیت گشته است.

دگرگونی بافت و خودآگاهی طبقاتی

در ۳۹ سال گذشته بافت طبقاتی جامعه ایران دچار دگرگونی‌های اساسی شده است. در آغاز انقلاب نزدیک به ۴۰٪ از مردم ایران شهرنشین بودند و ۳۰٪ از تولید ناخالص داخلی به بخش کشاورزی تعلق داشت. اما اکنون بیش از ۷۵٪ از مردم بیرون از حوزه زندگی روستائی به‌سر می‌برند و سهم بخش کشاورزی از تولید ناخالص داخلی به ۱۰٪ کاهش یافته است. در آغاز انقلاب بسیاری از روستا‌نشینان که در نتیجه «اصلاحات ارضی» به‌شهرها رانده شده بودند، در حاشیه شهرها می‌زیستند و چون تحت تأثیر فرهنگ روستائی قرار داشتند که فرهنگی دین‌محور بود، به نیروی تعیین‌کننده انقلاب بدل گشتند و با هیبت چشم‌گیر خویش خمینی را به رهبری انقلاب برگزیدند. اینک نیز روند کوچ از روستا به شهر هنوز پایان نیافته و نزدیک به ۱۹ میلیون از مردم ایران که از روستاها و شهرهای کوچک رانده شده و برای یافتن شغل و دستیابی به زندگی به‌تر به شهرهای بزرگ هجوم آورده‌اند، به حاشیه‌نشینان کلان‌شهرهای ایران بدل گشته‌اند. اگر در دوران انقلاب

حاشیه‌نشینان نیروی رزمنده و سرکوبگر روحانیت بودند، این بار این انبوه میلیونی می‌تواند گورکن ولایت فقیه در ایران شود، زیرا این توده دیگر تحت تأثیر فرهنگ روستائی قرار ندارد و تا اندازه‌ای توانسته است خود را از چنبره باورهای دینی رها سازد.

دیگر آن که تعداد فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های ایران در آستانه انقلاب کم‌تر از ۵۰ هزار تن در سال بود، اما این رقم اینک به بیش از یک میلیون در سال افزایش یافته است. همین وضعیت سبب شده است تا سطح آگاهی سیاسی، فرهنگی و اجتماعی در ایران از رشد فراگیری برخوردار گردد. همچنین در نتیجه وضعیت بد اقتصادی بیش از ۵۰٪ از فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها بیکار هستند و در فرار مغزهای آکادمیک از کشور، ایران در جهان مقام نخست را دارد.

همچنین در آغاز انقلاب تعداد کارگران ایران کمی بیش از یک میلیون تن بود، اما اکنون این تعداد به بیش از ۱۰ میلیون نفر رسیده است. رشد کمی کارگران بدون رشد کیفی تولید صنعتی ناممکن است، یعنی بخش تعیین‌کننده‌ای از نیروی کار صنایع ایران را کارگران متخصص تشکیل می‌دهند. همین ویژگی نشان می‌دهد که کارگران در سرنگونی رژیم ولایت فقیه می‌توانند نقشی تعیین‌کننده بازی کنند، زیرا اعتصاب عمومی کارگران می‌تواند اقتصاد دولتی ایران را فلج کند. افزایش گسل اجتماعی که سبب شکاف طبقاتی و فقر بیشتر کارگران شده، برای کارگران ایران آشکار ساخته است که روحانیت توانائی و دانش اداره کشور را ندارد و باید از قدرت سیاسی کنار نهاده شود.

همچنین در ایران کسانی را که دارای درآمد روزانه‌ای بین ۳۰ تا ۵۰ دلار هستند، «طبقه متوسط» می‌نامند. در حال حاضر بنا بر آمار رسمی ۳۴٪ مردم ایران به «طبقه متوسط» تعلق دارند. این «طبقه» که بهتر است آن را قشر میانی جامعه بنامیم، باسواد و بخشی از آن دارای تحصیلات آکادمیک است و یگانه نیروئی است که برای بهبود روزمرگی و زندگی مادی خویش دارای برنامه سیاسی و رهبران سیاسی است. این نیرو در سال ۱۳۸۸ جنبش سبز و «رأی من کو» را رهبری کرد و هنوز به جنبش خودجوش نپیوسته است. در حقیقت اصلاح‌طلبان دینی و ملی خواست‌های «طبقه متوسط» ایران را نمایندگی می‌کنند، قشری که در وضعیت کنونی هنوز خواهان دگرگونی‌های تدریجی در ساختار سیاسی موجود است. اما هرگاه این قشر با افزایش بیشتر گسل‌های اجتماعی رادیکالیزه شود و به کارگران و حاشیه‌نشینان بپیوندد، می‌تواند رهبری جنبش خودجوش را به دست گیرد و بنیاد حکومت استبدادی را در ایران براندازد.

چکیده

مارکس انقلاب‌ها را لکوموتیو تاریخ نامیده است. انقلاب‌هایی که در ۱۵۰ سال گذشته در ایران رخ دادند، همچون لکوموتیوی مردم ایران را به سوی مدرنیته غربی هدایت کرده‌اند. با انکشاف شیوه تولید سرمایه‌داری فقر مدرن، یعنی فقری که زندگی میلیون‌ها تهری‌دست را تباه می‌سازد، جامعه ما را نیز فراگرفت. فقر نه فقط در کشورهای واپس مانده، بلکه حتی در کشورهای پیشرفته جهان نیز وجود دارد، زیرا بازتولید فقر بخشی از روند ارزش‌افزایی شیوه تولید سرمایه‌داری است. به عبارت دیگر، فقر فقط با فروپاشی سرمایه‌داری و تحقق سوسیالیسم به مثابه پدیده‌ای جهانی می‌تواند از میان برداشته شود. رژیم جمهوری اسلامی اینک با گسترش فساد اقتصادی و تخریب اخلاق اجتماعی فقر را به عاملی انقلابی بدل ساخته است. با فروپاشی دیوار اعتماد عمومی مردمان تنگدستی که «جز زنجیرهای خود چیزی را از دست نمی‌دهند»، می‌توانند زمینه‌ساز انقلاب دیگری در ایران گردند که این بار بسیار خونین‌تر از انقلاب‌های گذشته خواهد بود.

شوربختانه در ایران بیش از ۷۰٪ از اقتصاد ملی در تصاحب و یا مالکیت نهادهای دولتی است. نقش انحصاری دولت در حوزه اقتصادی سبب پیدایش نقش انحصاری دولت‌مردان در حوزه سیاسی می‌شود که خود را در استبداد برمی‌نمایاند. وجود «ولایت مطلقه فقیه» در قانون اساسی ایران به معنای پذیرش استبداد سیاسی از سوی رأی‌دهندگان به فراندوم قانون اساسی بود. بنابراین یک پای مبارزه طبقاتی در ایران دیوان‌سالاری دولتی است که ۷۰٪ اقتصاد ملی را زیر پوشش خود دارد. جنبش‌های خودجوشی که در چند هفته گذشته در شهرهای ایران رخ دادند، شتاب مبارزه طبقاتی در ایران را برمی‌تابانند، یعنی مردم دریافته‌اند که با دگرگونی مناسبات اقتصادی و سیاسی کنونی می‌توان به رهايش فردی و اجتماعی شکوفاتری دست یافت.

نزدیک به ۳۹ سال سلطه حکومت اسلامی در ایران آشکار ساخته است که دخالت دین در دولت آثار زیان‌باری برای دین و دولت به بار آورده است. دخالت دین در دولت سبب بی‌حرمتی و تقدس‌زدایی از دین می‌شود و آمیزش دولت با دین سبب ناکارایی دولت می‌گردد، زیرا به جای آن که دولت کارکردهای خود را با واقعیات اجتماعی تطبیق دهد، مجبور است کارکردهای خود را با پیروی از احکام و فرامین دینی که به گذشته‌ای دور تعلق دارند و نیازمندی‌های کنونی را بر نمی‌تابند، سازگار سازد، تلاشی که به جای شکوفایی اجتماعی سبب نابودی پویایی و حتی ایستایی روندهای اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی می‌شود. به همین دلیل نیز

زمینه‌های اجتماعی برای فرارفت از دولت دینی در ایران بسیار آماده است. مشکل اساسی اما تحقق دولت دمکراتیک است که با توجه به این واقعیت که ۷۰٪ از اقتصاد ایران در تصاحب و مالکیت دولت است، بسیار دشوار خواهد بود. این موضوع را در نوشتار دیگری بررسی خواهیم کرد.

۱۴ ژانویه ۲۰۱۸

msalehi@t-online.de

www.manouchehr-salehi.de

خیزش آزادیخواهانه و عدالتجویانه مردم ایران از فرامرز دادور

در این روزها ما شاهد ظهور تحولات سریع سیاسی در سراسر ایران هستیم. بعد از گذشت ۴۰ سال اختناق سیاسی، ناعدالتی و فساد اقتصادی، مردم ایران با شروع اعتراضات گسترده خیابانی و طرح شعارهای رادیکال ضد حکومتی، در راستای انجام یک انقلاب دمکراتیک حرکت نموده اند. موضوع اصلی در مقابل قیام مردم این است که سمت گیری اصلی در خیزش همگانی، چه خواهد بود. شواهد حاکی از این است که نیل به دمکراسی و استقرار حکومت مردمی خواست اصلی مردم در این حرکت انقلابی بوده و بنابراین مهم است که فعالان، جریان‌ها و سازمانهای آزادیخواه دمکرات و چپ در سطح امکان در این کارزار عمومی شرکت داشته در همگامی با رهبران طبیعی محلی به سازماندهی هدفمند سیاسی آن یاری رسانند.

آنچه که در این مقطع اهمیت حیاتی دارد، وجود تحلیل واقعگرانه از مجموعه مطالبات و اهداف مترقی است که نمیتوان لروما آنها را در یک نظرگاه منسجم عقیدتی/ایدئولوژیک خلاصه نمود. اما با توجه به

شعارها و خواسته های اعتراضی طرح شده طی سالها و بخصوص در روزهای اخیر، میتوان دید که میانگین مطالبات اجتماعی و جهت اصلی سیاسی در این خیزش مردمی را نفی کلیت حکومت موجود و استقرار نظامی جمهوری و مبتنی بر آزادیهای دمکراتیک و عدالت اقتصادی تشکیل میدهد. بر این اساس بر عهده بخش مردمی از اپوزیسیون است که تلاش گردد انرژی سیاسی نهفته در امواج انقلابی توده ها، در سطح امکان، بطور مسالمت آمیز و در عین حال قاطع، در جهت عبور از کل نظام سازماندهی شده، در فردای پیروزی انقلاب دمکراتیک، روند حرکت سیاسی در جامعه به سوی برگزاری مجلس موسسان و تعیین نظام سیاسی آینده به گونه ای دمکراتیک، باشد.

اینکه در پروسه مبارزات مسالمت آمیز سیاسی، چه نوع افراد و گرایشات سیاسی خواهند توانست که با جلب اعتماد مردم به مسئولیتهای اداری انتخاب شوند، به درجه شناخت، آشنایی و توافق مردم با برنامه ها و راهکارهای اقتصادی/اجتماعی ارائه داده شده از سوی آنها، دارد. برای فعالان و جریانات سوسیالیست رهایی بخش که خواستار استقرار مناسبات غیر ستمگرانه و عادلانه هستند، باید روشن باشد که تنها با مشارکت آگاهانه توده های مردم، بویژه بخش های عظیم کارگری و زحمتکش (در واقع اکثریت مردم) در امور جامعه است که ایجاد دمکراسی واقعی و سوسیالیست امکان پذیر خواهد بود. بنابراین فعالان و جریانات چپ فعال در میان کنشگران اجتماعی، میبایست از ثابت قدم ترین مدافعان استقرار دمکراسی و آزادیهای مدنی باشند. بدیهی است که نهادینه شدن دمکراسی حیاتی ترین زمینه ساز سیاسی برای مشارکت مردم در انتخاب سرنوشت اجتماعی خود میباشد و امید است که مردم ایران با توجه به تجربیات منفی ناشی از آسیب های اجتماعی متاثر از سلطه نظامهای بسته مذهبی/مسلکی و مناسبات استثمارگری سرمایه داری در سطح جهان، سرنوشت جامعه را سنجیده انتخاب کنند.

فرامرز دادور

31 دسامبر 2017